

پژوهشی در شناخت اشو زرتشت، و خشور بزرگوار ایرانی  
بخش دوم: زمان زرتشت. فرگرد دوم

در فرگرد یکم از بخش دوم این پژوهش کوشش بسیار بکار گرفته شد تا بدانیم و خشور بزرگوار ایران، در چه زمان چشم بجهان گشود و در چه زمان بسوی جاودانگی پرکشید، و دیدیم که ناهمسانی در میان گزارشهای بجا مانده از گزارشگران نامی جهان به اندازه ای بود که هر پژوهشگری را با هر اندازه شکیبایی از پا در می آورد. برخی از تاریخنگاران، زمان زرتشت را به فراسوی ۸۰۰۰ سال فرا بردند و برخی دیگر او را هم دوره ی نیوکد نصر پادشاه بابل بشمار آوردند، و ما در میان اینهمه گفتارهای ناهمگون راه بجایی نبردیم. چنانچه در بخش پیشین این پژوهش گفته شد، چند هزار سال کمتر یا بیشتر، نه چیزی بر ارزش پیام و آموزه های زرتشت می افزاید و نه چیزی از آن می کاهد، آن گوهر گرانبهایی که در گذر از فراز و فرود رخدادهای تاریخ، بی گزند از باد و باران روزگار همچنان می درخشد، جهان بینی زرتشت و آموزه های ورجاوند پایه ی اوست، چنین گوهر والایی اگر هشت هزار سال پیش به جهان ارمغان شده باشد یا سه هزار سال پیش، نه چیزی را دگرگون می کند و نه خود دگرگون می شود، با اینهمه این خویشکاری ما فرزندان زرتشت است تا همه چیز را در باره این پدر بزرگوار و مرد فرزانه ای که در سپیده دم تاریخ، درفش دانش و خرد ورزی برافراشت، بشناسیم تا بتوانیم دلهای خود را خانه ی زرتشت کنیم. از آنجا که تاریخنگاران نامی جهان نتوانستند ما را به زمان این سپهسالار تاریخ اندیشه رهنمون شوند، ما نیز جستجویی در این زمینه را به جوانان دانش پژوه می سپاریم و خود به کوشش در شناخت منش و جهان بینی زرتشت می پردازیم.

برای کند و کاو در زمینه ی کیش و منش زرتشت باید به زمانی برگردیم که آریاها در پی سرمای واپسین یخبندان از سرزمینهای روسیه بسوی نیمروز (= جنوب) کوچ کردند. امروزه این کوچوران را « هند و اروپایی» می نامند. اینها در میانه ی راه در دو گروه از هم سوا شدند، گروهی رهسپار اروپا و گروه دیگر راه نیمروز (= جنوب) را پیش گرفتند. پس از اندک زمانی این دسته نیز در دو گروه از هم جدا شدند، گروهی از کوه های هندوکش گذشتند و در کنار رود سند خاتمان ساختند که امروزه آنها را بنام هندیان می شناسیم، و گروه دیگر در کرانه های دو رود سیحون و جیحون و سرزمینهای خوارزم و خیوه و هرات در خاور دریای خزر و شمال افغانستان و خراسان امروزی ماندگار و آنجا را { اترینه ونجه } یا { ایران ویج } در چم { تخمه ی آریا } نامیدند. این مردم نیز پس از اندک زمانی در دو گروه کوچکتر جا گرفتند که تاریخ آنها را بنام پارس و ماد می شناسد. پارت ها یا اشکانیان نیز برخاسته از همین مردم اند. در این جا کم و بیش به زمانی می رسیم که برخی از توپال ها (= فلزات) مانند مفرغ شناخته شده بودند. سکه و پول هنوز به بازار راه نیافته بود، کالا در برابر کالا داد و ستد می شد. اندک اندک آهن و شیشه نیز شناخته گردید و کشاورزی روستا نشینی و شهریگری را در پی آورد. در این میان گروهی کار زمین می کردند، گروهی اره و تیر و تیشه و گاو آهن می ساختند و به کشاورزان می فروختند، گروهی داد و ستد می کردند و بدین ترتیب نیازمندیهای همبودگاه را فراهم می آوردند، ولی در این میان بودند کسانی که تن به هیچ کاری نمی دادند، نه تنها این بلکه می خواستند همه ی دارش و دسترنج دیگران را نیز از آن خود کنند، به اینهم بسنده نمی کردند، می خواستند که برجان و روان و اندیشه ی مردمان نیز فرمان برانند، زرتشت در سرود های خود از سه گروه چپاولگر تبهکار بنام: (کوی ها) و (کرپن ها) و (اوسیج ها) نام می برد، برای شناخت این سه گروه باید به سراغ کسانی برویم که در اوستا شناسی نامهای بزرگ دارند.

دکتر مری بویس در گزارش خود در باره ی اینها می نویسد:

«.. مبحث مقام و شخصیت « کوی Kavi» در مورد روحانیت روزگار باستان، سبب دشواری است. در هند ودایی « کوی Kavi» شاعر لسان الغیب و خردمند و بصیر بوده است. در ایران اصطلاح « کوی Kavi» و مشتقات فارسی میانه مانند « Kav» و «کی Kay» در موارد فراوان کاربرد داشته است. زرتشت از « Kav» ها که به تعالیم او با دشمنی نگاه می کردند به زشتی یاد می کند. اما ویشناسب که پشتیبان او بود و سرانجام نیز دین او را پذیرفت نه تنها خود او لقب «کوی Kav» را داشت بلکه نیاکان پیش از او نیز همین عنوان را دارا بوده اند. در متن های مانوی که از نظر اصطلاحات به سختی وام دار زرتشتیان است این لقب، هم در مورد ایزدان، و هم در مورد مردم به کار رفته است. در روایات زرتشتی بجز یک مورد نفرین، از واژه ی « کی Kay» معنای (شاه) مستفاد می شده است، زیرا آشکار است که «کی ویشناسب» و پشتیبانان او نمونه ی عالی ترین « کوی ها»، شاهانی بوده اند که فرمانروایی را به ارث می برده اند. کوی هایی که در برابر زرتشت قد برافراشته بودند خود را خردمند و بصیر می دانستند و انمود می کردند که درکی مخصوص به خود از «غیب» دارند و حاضر نبودند که اندیشه های نو آورده ی زرتشت را بپذیرند. زرتشت « کوی » های عناد گر را با « کرپن Karapan» و «اوسیج Usij» مربوط کرده است. از این آخری یکبار نام برده است و می توان آن را با « اوسیج » ودایی یکی دانست. در گاتها و دراوستای متأخر چند بار آمده است که همراه با «کوی» برای نفرین و لعنت دشمنان و بد خواهان زرتشت به کار رفته است. گمان می رود در اینجا مراد روحانیون فرقه ی « دیو پرست» بوده اند.

هریک از این معانی در نظر گرفته شوند آشکار است مراد از «کرپن Karapan» روحانیون حرفه ای است و حال آنکه منظور از «کوی Kavi» و « اوسیج Usij» کسانی بوده اند که ادعای کرامات و قدرت پیش بینی داشته اند. طبیعی است

که دشمنان و مخالفان آموزشهای نو ظهور زرتشت بایستی از میان اهل دین و مذهب بوده باشند. تاریخ کیش زرتشت - پوشنه ی یکم - برگردان همایون صنعتی زاده - رویه ۲۵ واژه ی « کوی Kavi » که در سرودهای زرتشت به زشتی از آن یاد شده برنام بسیاری از پادشاهان ایران مانند: کیکاوس - کی غباد - کی گشتاسب - کی سیاوش - کیخسرو و جز اینها است، شک نیست که این برنام (= عنوان) یاد آور بخش شکوهمندی از تاریخ ایرانزمین است، ولی همچنانکه دکتر مری بویس نیز اشاره کرده، این واژه کاربردهای گوناگون داشته است، بنا بر این با دلیری می توان گفت «کوی Kavi» هایی که زرتشت با آنان می ستیزد و به زشتی از آنان یاد می کند، همان کیش بانان و دینکاران آیین های « دیو پرستان » بوده اند.

« کرَپَن Karapan » ها نیز گروه دیگری از کیش بانان کیش های دروغین بودند، دینکاران فرومایه ای که از زرفای پندارهای بیمار خود خدایان دروغین می ساختند و همه ی پدیده های بوم زادی و رخداد های آیرهای (= طبیعی) را به آنان نسبت می دادند: ابرهای باران زا، ابرهای بی باران، آذرخش، تندر، گرد باده ها، زمین لرزه ها، دریا لرزه ها، خشکسالیها، تر سالیها، آتشفشانها، بیماریها و مرگ های نا بهنگام، همه و همه پدیده های بودند که در پی خرسندی یا نا خرسندی خدایان پنداری آنان رخ نشان می دادند. « اوسیج Usij » ها گروه دیگری از همین کاهنان بودند، مردان سیه دلی که با آیینهای بسیار پیچیده و تو در تو، جانداران بیگناه را برای خرسندی دل خدایان پنداری خود به زشت ترین چهره می کشتند. این سه گروه چپاولگر تبهکار اندک اندک پی بردند که سود بیشترشان در بهم پیوستن است!! چنین شد که با هم یگانه و این همان شدند و دین و دولت یکدستی پدید آوردند و بر مغز و روان و اندیشه مردمان چیره گشتند.

هر جا که زمین خوب و دهشمندی بود می بایست از آن خدایان می شد، هر کجا که مرغ و خروس چاق و چله، و گاو گوسپند پرواری و اسب راهواری بود می بایست به ستورگاه خدایان فرستاده می شد، هر کجا که زن و دختر زیبا رخسار و خوش پیکری بود می بایست به شبستان خدایان می رفت، و از آنجا که خدایان خود دست و پا و پیکر نداشتند، این نمایندگان خدا بودند که با خرسندی تمام کار خدا را بر روی زمین انجام می دادند!! و از دهشهای نا بخردانه ی مردمان بهره می گرفتند، « کاری که هنوز هم می کنند و تا زمانی که مردم ایران بخود نیابند و گوشی برای دهان خوشبوی زرتشت نباشند، همچنان به زشتکاریهای خود ادامه خواهند داد و بنام الله ورسول، نه تنها ایران را ویران، بلکه آبرو و والامندی مردم ایران را نیز در گذرگاه بادهای توفنده خواهند گذاشت » .

زرتشت نمی توانست تماشاگر تبهکاریهای اینها و تیره روزگاری مردم خود باشد و آرام بنشیند. او می دانست که این زشتخو اهرمن پیشگان خدا فروش دروغ می گویند، این را نیز می دانست که تیره روزگاری مردمان برآمده از ترس و خرافه باوری آنها است، به سخن دیگر، این ترس و خرافه باوری مردم بود که میدان را برای اهریمنی ریات کیش بانان کیش های دروغین فراهم می آورد، پس نخستین بایستگی، از میان برداشتن این ترس خرد سوز و خرافه باورهای خانمان برانداز بود. زرتشت می بایست خدایان دروغین را از مغز و روان و اندیشه ی مردم بیرون می کشید و خدای راستین را به آنان می شناساند. خدایی که نتواند خشم بورزد! خدایی که سرنوشت ساز نباشد و آدمی را بازیگر یک نمایشنامه ی از پیش نوشته شده نخواهد، خدایی که شادی را برای مردم آفریده و آنها را آزاد گذاشته است تا با کار و کوشش در پرتو خرد و اندیشه ی نیک، جهان را جشنگاهی بسازند برای خود، و برای آب و خاک و گیاه و جانور و همه ی دیگر باشندگان روی آن، خدایی که برای بدست آوردن دانش و دسترنج مردمان بیماریها و مرگهای نا بهنگام پدید نیاورد! خدایی که خشکسالیها و زمین لرزه های ویرانگر نفرستد! و بپاد افره نافرمانی تنی چند از مردم، زمین را تا بالاترین چکاد کوهها بزیر آب نبرد، خدای بی نیازی که کاری بکار مردم نداشته باشد و بی هیچ چشمداشتی فرا دست همگان باشد تا هر کس در هر زمان که دلش آهنگ خدا کرد بتواند بی هیچ راه بندی با خدای خود همدم شود.

چنین خدایی جز « مزدا اهورا » ی زرتشت خدای دیگری نمی توانست باشد. چنین شد که زرتشت همه ی خدایان آریایی را از پایگاه خداوندی پایین کشید و خدای راستین را که «مزدا» بود به مردم شناساند. «مزدا» یک واژه ی دو بهری از زبان گاتهای است، بهر نخست این واژه (مز) درچم بزرگ، سترگ، درشت، پرشکوه، والا، گنده، گران، تنومند، فراخ، پهن، دامنه دار، پُرپهنه، پهناور، گستران، و جز اینها است، همان است که در زبان انگلیسی در واژه های: Mass - Massiness - و همکردهای آن مانند production-Massacre Mass meeting و جز اینها دیده می شود.

بهر دوم « دا » که برخی آنرا از ریشه ی « دهندگی » دانسته و برخی از بُن واژه ی دانش بشمار آورده اند، بنا براین همدایش یا همکرد این دو بهر می شود « دانش بزرگ ». زرتشت خدایی را به مردم شناساند که هستی را از دانش و توانش خود پدید آورده و هر دم آن را تازه بتازه و نو به نومی کند. خدای دادگر و خردمندی که با هنجاری ستوده برجهان فرمانروایی دارد و همانند آب و هوا فرادست همگان است و به هیچ میانجی نیازی ندارد: ۳۱/۷ او است که در آغاز، با اندیشه اش جهان را روشنایی بخشید. و باخردش هنجار هستی را آفرید، تا بهترین اندیشه ها را نگاهدار و پشتیبان باشد، ای مزدا اهورا، که همواره یکسانی، با مینوی خود، ما را برافروز و بر افراز .

زرتشت مردمان را به همکاری با این خدای دادگر و دانش افروز فرا خواند تا در پرتو جهش و جنبش، و کار و کوشش جهان آرای خود، خانمان - روستا - شهر و کشوری آباد برای خود فراهم آورند و جهان بهتری برای زادماتهای



آینده برجای گذارند: ۳۱/۱ ای جویندگان دانش، اینک برای شما، این آموزشها و سخنان ناشنوده را، آشکار می سازم. بیگمان، این سخنان، برای کسانی که با آموزشهای دروغ، جهان راستی را، به تباهی می کشانند ناگوار، و برای دلدانگان مزدا بهترین است. ۳۱/۲ چون با این آموزشهای نادرست، گزینش راه بهتر، روشن و آشکار نیست، من چونان آموزگاری که برگزیده ی مزدا است، به سوی شما می آیم، تا هر دو گروه را بیاموزانم چگونه برابر راستی زندگی کنند.

۳۳/۱ هرکس در این جهان، کردارش می باید بر پایه راستی، که آیین بنیادین زندگی است باشد. ۳۳/۲ هرکس که با اندیشه و گفتار و کردار، با درونمی ستیزد، و یا به او و به پیرو او، راه نیک می آموزد و می نمایاند، با پاور و دل بستگی، خواست مزدا را بجا آورده است. ۴۵/۱ اینک سخن می دارم، گوش بدارید و بشنوید، ای کسانی که خواهان شنودن اید، و ای کسانی که از راه دور و نزدیک فرا آمده اید، همه ی این گفته ها را نیک به یاد بسپارید، مباد آنکه، آموزگار بد، دگر باره زندگی شما را تباه کند، و دروند با گفته های خود و باورهای نادرستش شما را بگمراهی بکشاند. ۴۵/۳ اینک سخن می دارم، از آنچه مزدا اهورای دانا، در باره ی بنیاد آیین زندگی به من باز گفت، کسانی که این پیام و گفت اندیشه انگیز را، آنچنان که من دریافته ام و می گویم، به کار نیندند، زندگی آنان در پایان، همراه با دریغ و افسوس خواهد بود.

۴۵/۴ اینک سخن می دارم، از آنچه در زندگی بهترین است، و آن را در پرتو راستی یافته ام: مزدا آفریدگار راستی است، مزدا سرچشمه ی اندیشه نیک است، مزدا پروردگار پارسایی، و پارسایی مایه ی نیک کاری است، و مزدای از همه چیز آگاه را نمی توان فریفت. زرتشت می دانست که اگر دانش را در میان مردم بگستراند و مردمان را به نیک اندیشیدن، نیکو سخن گفتن، و کردوکار نیک برانگیزد دبیری نخواهد پایید که: - خدایان دروغینی که پدید آمده از اندیشه های بیمارگونه ی دینکاران فرومایه، و چیره بر مغز و روان و اندیشه ی مردمان بودند، میدان تاخت و تاز اهریمنی ریات خود را از دست خواهند داد، و کیش باتان خرد ستیز آنان نیز ناگزیر خواهند شد که دکان خدا فروشی و یاه بارویهای خود را ببندند و به کاری آبرومندانه تری بپردازند. - کوی ها و کرپن ها تکیه گاه خود را از دست خواهند داد و دستاویزی برای دستیازی به جان و مال و مغز و روان مردمان بدست نخواهند آورد. - مردم از بند بردگی ننگین کیش باتان آزاد خواهند شد و در پرتو کار و کوشش و همپرسی با خرد و اندیشه ی نیک، زندگی بهتری برای خود و زادمانهای آینده فراهم خواهند آورد. ولی آرمانهای بزرگ به کار مایه های کار ساز نیاز دارند، چیزی که زرتشت از آنها بی بهره بود. در سرود یازدهم که یکی از زیباترین سرود های زرتشت است با تنهایی و تنگدستی، و بی بهره گی او از این کارمایه های بایسته آشنا می شویم: ۴۶/۱ به کدام زمین روی آورم؟ و به کجا روم؟ مرا از خویشاوندان و یارانم دور می دارند، از همکاران نیز مرا خشنودی نیست!! و نه از شهریاران کشور که هوا خواه دروغ اند، ای مزدا اهورا، چگونه می توانم ترا خشنود گردانم، ۴۶/۲ ای مزدا اهورا، من می دانم چرا ناتوانم!! نوای من اندک و کسان من کم اند، من به تو روی می آورم، و از تو خواهان آن مهری هستم که، دلدار به دلداده می بخشد، در پرتو راستی، مرا از نیروی اندیشه نیک آگاه کن. ۴۶/۴ دروندی که با کردار دشمنانه و زیانبار خود، بزشتی زبانزد است، پشتیبانان راستی را، از پیشبرد زندگی مردمان در شهر و کشور دور می دارد، ای مزدا کسی که با جان با دروند بستیزد، مردم را به سوی دانش نیک راه می نماید. ۴۶/۷ ای مزدا، هنگامی که دروند آماده آزار من است، جز فروغ تو و اندیشه به تو، چه کسی پناه من خواهد بود؟ ای اهورا، از این دو فروزه ی روشنایی و دانایی است که آیین راستی به کار بسته می شود، پس نهاد مرا از این دستور آگاه بساز. کوی ها و کرپن ها که با خیزش زرتشت چراغ زندگانی خود را در گذرگاه باد می دیدند، پیکاری سخت را سازمان دادند و هراسی بزرگ در دل او پدید آوردند: ۳۴/۸ ای مزدا، بر راستی دروندان، با کردارهای خود ما را هراسان می دارند! زیرا آنان، برای مردم تباهی و ویرانی می آورند، توانمندان شان به ناتوانان ستم می کنند، با آیین تو دشمنی می ورزند، و از اندیشه ی نیک می گریزند و روی می گردانند. ولی این هراسی که زرتشت از آن یاد می کند دیرزمانی نپایید و جای خود را به خروشی جانانه سپرد. زرتشت با دلیری، و با زبانی تند و تیز و دراز به همه ی باورها و آیین های پیشین پشت پا زد و با آفرینندگان تیره روزگاری مردم به ستیزی جانانه برخاست و در رسوا کردنشان کوشید، سرود سی و دوم، گستره ی فراخدامن نبرد دلیرانه ی زرتشت را با این جهان ویرانگران تبهکار نشان می دهد: ۳۲/۳ ای کز اندیشان! همه ی شما و همه آنهایی که با خیره سری شما را می ستایند، دارای سرشتی زشت و نادرست و خودستا هستید، و این کردار فریبکارانه است که شما را در هفت کشور، به بدی زبانزد کرده است ۳۲/۴ بدینسان شما، اندیشه ی مردم را چنان پریشان و آشفته کرده اید که بدترین کارها را انجام می دهند، به دوستی با کز اندیشان رو می کنند، از اندیشه نیک دوری می جویند، و از خرد خداوندی و راستی و پاکی می گریزند.

۳۲/۵ ای کز اندیشان! بدینسان شما، با کردارهای بداندیشانه، و با اندیشه و گفتار و کردار زشت، و نوید سروری به دروندان، مردم را فریب دادید و آنها را از زندگی خوب و جاودانه باز داشتید. ۳۲/۶ شاید گنهکار با رفتار خود به کامیابی برسد و نام آور گردد ولی ای مزدا اهورا، تو که همه چیز را به یاد داری، با بهترین اندیشه ها آگاهی و می دانی، در پرتو شهریاری تو ست که سر انجام آیین راستی فرمانروا خواهد گشت.

۳۲/۷ از این گنهکاران هیچیک نمی داند، همانگونه که زندگی و آزمون گدازان آن می آموزد، پیشرفت از کار و کوشش است، ای مزدا اهورا، تو بهتر از همه از سرنوشت این کسان آگاهی. ۳۲/۹ آموزگار بد، گفته های دینی را برمی گرداند و پریشان می کند، و با آموزشهای خود زندگی خردمندانه را تباه می سازد و بدینسان مردم را از داشتن سرمایه ی گرانبهای راستی و اندیشه ی نیک باز می دارد، ای مزدا و ای راستی، من با سخنانی که از دل برآید به شما گله می آورم و پناه می جویم. در این سرود، روی سخن زرتشت تنها با کوی ها و کرپن ها نیست، او پیروانشان را نیز می نکوهد و آنان را همتای دروندان و تباه کنندگان زندگی می شمارد و با همان زبان تند و تیز و دراز آنان را نیز سر زنش می کند: ۳۲/۱۱ ای مزدا، همچنین کسانی زندگی را تباه می سازند که دروندان را بزرگ می شمارند! زنان و مردان بزرگوار را از رسیدن به بخشایش یزیدی باز می دارند، و پارسایان و راستان را از بهترین اندیشه ها دور می دارند و می آزارند. ۳۲/۱۲ آنان با آموزشهای

خود مردم را از بهترین کارها باز می دارند، زندگی مردم را با گفتار فریبنده تباه می سازند، کرپن ها را برپارسایان برتری می دهند، و برای پیروان دروغ، سروری می خواهند و مزدا برای چنین کسان و کارهای بد آنان کیفری سخت نهاده است. نبرد میان زرتشت و کیش بانان و پیروانشان اندک اندک بالا گرفت و زرتشت ناگزیر خانه و کاشانه ی خود را رها کرده و راهی سرزمینهای دگر شد، و سرانجام در سرزمینی دور از زادگاه خود با فرمانروای یکی از تبارهای آریایی بنام ویشتاسب آشنا گردید و توانست او و خانواده و تنی چند از پیروانیانش مانند جاماسب و فرشوشتر رابه آیین خود بگرواند و انجمنی بنام انجمن مغان یا انجمن مهان پدید آورد. گرایش ویشتاسب و دیگر بزرگان به آیین زرتشت، راه را برای پیروزیهای پیاپی فراهم آورد و آیین او را جاودانه ساخت.

اگر چه زرتشت در نبرد با این جهان ویرانگران تبهکار به پیروزی رسید ولی شوربختانه زمانه به کام او نگشت، کوی ها و کرپن ها و اوسیج ها که تاب ماندگاری در برابر خورشید خرد را نداشتند به ژرفاهای تاریک پناه بردند و خود را از دیده ها پنهان ساختند، ولی دیر زمانی نپایید که اهرمن زاده ای بنام اسکندر به سرزمین زرتشت یورش آورد و خاندان هخامنشی را برانداخت و همه ی ارزشها را دگرگون کرد.

این بهم ریختگی ارزشها و از میان رفتن اوستای کهن زمینه را برای خیزش دوباره ی کیش بانان کیش های دروغین پدید آورد و این تاریک اندیشان سیه دل توانستند دوباره از مغاک تاریک خود سر برون کشند و موربانه وار خرد مردمان را بچوند و پندار های بیمارگونه ی خود را بر جان و روان و اندیشه ی مردمان چیره بگردانند. هنوز هم این کوی ها و کرپن ها و اوسیج های تبهکارند که با هیاهوی بسیار نمی گذارند نغمه های دل انگیز زرتشت بگوش جانها برسند و جهان تازه ای پدید آورند.

بادا که فرزندان زرتشت آنچنان که او «بپا خاست» و در تابش اندیشه های جهان آرای خود، جهان را به بهترین ارزش ها آراسته کرد، آنان نیز بپا خیزند و باگسترانیدن پیام او جهان بهتری برای خود و زادمانها ی آینده فراهم آورند. بادا که فرزندان پاک سرشت ایرانزمین راه زرتشت پیش گیرند و با ایران ویرانگران تبهکاری که امروزه بر نیابوم اهورایی ما فرمانروایی می کنند بستیزند و ایرانزمین را از پتیارگیهای آنان دور بدارند. بادا که آیین زرتشت سرزمین ما را فراگیرد و آیین دیوان را براندازد. بادا که روزگار زمان بسنده بمن بدهد تا بتوانم آنچه را که در نیمه ی دوم زندگی خود از زرتشت آموخته ام بگستردهی فرا دست جویندگان دانش و جوانان دانش پژوه میهنم بگذارم . ایدون باد و ایدون تر باد.

در بخش چهارم خواهیم کوشید تا جایگاه زرتشت را در تاریخ اندیشه جستجو کنیم

پاینده ایران- هومر آبرامیان

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>  
<https://the-derafsh-kavivani.com/>